

مجلس گویی ابوسعید ابی الخیر در اسرار التوحید و حالات و سخنان

دکتر علی حسن سهراب نژاد استادیار گروه ادبیات دانشگاه پیام نور

E.mail:sohrabnejad23@gmail.com

لیلی پرویز دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور ایلام

Email:haminikbazzm1@gmail.com

چکیده

مجلس گویی در تصوف سابقه‌ای طولانی دارد و بعضی از مشایخ صوفیه به مجلس گویی و برگزاری جلسات صوفیانه معروف بوده‌اند؛ در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق مجلس گویی‌ها به مریدان منتقل شده است. شیخ ابوسعید ابی الخیر (متوفی ۴۴۰ ه. ق.)، از مشایخ بزرگ عالم تصوف و عرفان در قرون چهارم و پنجم هجری است که در این مقاله شیوه مجلس گویی او که در کتاب‌های اسرار التوحید و حالات و سخنان ابوسعید بیان شده مورد بررسی قرار گرفت. مجلس گویی شیخ از لحاظ محتوا بیشتر شامل ارشاد مریدان و مردم عامه، وصیت، تفسیر قرآن، کرامت و... می‌شود. مکان و زمان مجلس گویی او نیز در محل‌ها و زمان‌های خاصی بوده است. همچنین حالات و وضع ظاهری شیخ نیز شایان توجه است که ایشان بر اساس مقتضای حال به وعظ و تذکیر می‌پرداخته است.

کلید واژگان: نثر فارسی، مجلس گویی، ابوسعید ابی الخیر، اسرار التوحید، حالات و سخنان ابوسعید

مقدمه

مجلس گویی در تصوف سابقه‌ای طولانی دارد و بعضی از مشایخ صوفیه به مجلس گویی و برگزاری جلسات صوفیانه معروف بوده‌اند؛ در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق مجلس گویی‌ها به مریدان منتقل می‌شده است. شیخ ابوسعید ابی الخیر (متوفی ۴۴۰ ه. ق.)، از مشایخ بزرگ عالم تصوف و عرفان در قرون چهارم و پنجم هجری است که در پایان مجاهدات بسیار سرانجام به تربیت و ارشاد سالکان مشغول شد و در نیشابور، مهنه، طوس... مجالس او بسیار مورد توجه علاقه‌مندان واقع شد. به دلیل اطلاعات وسیع و گسترده‌اش در تفسیر قرآن، حدیث، فقه و ادبیات مواعظش همواره سرشار از این گونه مباحث بود و به سبب ذوق لطیف و حدت ذهن و حسن محاوره، حاضران در مجلس را مجذوب خود می‌کرد. بخصوص مواعظ و مجالس گرم و پر شور وی، برخلاف رسم معمول همواره با اشعار و ابیات عاشقانه مزین بود و وی در میان این اشعار لطیف، گاه ابیاتی از خود می‌خواند و این لطف مجلس را دو چندان می‌کرد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵)

در نیشابور شیوه جدید مجالس وعظ ابوسعید که بر منبر شعر و دوبیتی عاشقانه می‌خواند و تا حدی از تفسیر قرآن، نثر اخبار به شیوه متشرعان دوری می‌گزید، مخالفت فقها و متشرعان ظاهرپرست را با او برانگیخت؛ ولی او توانست بر این مخالفت‌ها فایق آید و شهرت و اعتبارش در بین اقشار مختلف جامعه به حدی رسید که متشرعان بزرگی همچون ابوالقاسم قشیری در مجالس او شرکت می‌نمودند و مشایخ بزرگی چون شیخ عبدالله انصاری برای زیارت او به نیشابور می‌آمدند و دولتمردان صاحب نفوذ عصر مجالس وی را بزرگ می‌داشتند. (برزگر، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۱) وی قسمت عمده اندیشه‌های تربیتی و نظریات عرفانی خود را در ضمن مجلس گویی‌ها بیان می‌داشت. در میان همین سلسله گفتارها است که گاهی سخن را به دریافت‌ها و برداشت‌های شخصی

می‌کشاند، تعالیم صوفیانه وی را از لابلای کتب عرفانی مخصوصاً در حکایات و مقاماتی که از وی نقل کرده‌اند باید به دست آورد. از جمله این کتاب‌ها:

حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر

مؤلف این کتاب، جمال‌الدین ابوروح است که نسب وی با سه واسطه به ابوسعید ابی‌الخیر می‌رسد. تولدش قبل از سال ۴۹۰ هـ. ق و وفاتش در پنجم رمضان سال ۵۴۱ هـ. ق در میهنه بود.

این اثر، قدیمی‌ترین زندگینامه مستقل ابوسعید ابی‌الخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن ضمیر و انسان برجسته ادب و عرفان سرزمین ما است. این کتاب، در پنج باب نوشته شده و نویسنده در آغاز هر باب، حدیثی از احادیث نبوی را نقل کرده و آن گاه با شرح حدیث سخن را به بیان احوال، کرامات و سخنان و وصایای ابوسعید کشانده و حکایتی مناسب آورده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۶)

اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید

مؤلف این کتاب محمد بن منور از احفاد ابوسعید ابی‌الخیر است و نسبش به سه واسطه به ابوسعید می‌رسد. وی در اوایل قرن ششم یعنی در حدود سال‌های (۵۰۲-۵۲۰ هـ. ق) متولد شده و اسرارالتوحید را در حدود سال (۵۷۴ هـ. ق)، یعنی در دهه هفتم عمر خویش نگاشته است. از تحصیلات و استادان و مشایخ وی، اطلاعی در دست نیست و از خلال اسرارالتوحید می‌توان دریافت که وی مردی مطلع از مباحث تصوف و آشنا به اقوال و احوال مشایخ صوفیه بوده است. (صفا، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۷۹)

-وعظ صوفیان

یکی از راه‌های پخش و اشاعه تعالیم صوفیه، گسترش مواعظ، اندرزها و توصیه‌های گران بهای پیران و مشایخ تصوف است که بر منابر و کرسی‌ها و حلقه‌های بحث و درس با حضور شاگردان، طالبان، مریدان و هواداران تشکیل می‌شد، و به صورت ملفوظات و تقریرات بیان می‌گردید. به این گونه جلسات و حلقه‌های بحث و درس صوفیان که برحسب اشاره شیخ و مراد و یا به خواهش و استدعای مردم و مریدان تشکیل می‌گردید نوعی سخنرانی مکتوب که لحن گفتاری و خطابی توأم با پند و اندرز و موعظ است مجلس وعظ می‌گویند. این مجالس با سایر مجالس صوفیه نظیر، مجالس سماع، تلقین ذکر و دعا، لباس خرقه، قرائت، تجوید و ... کاملاً متمایز است.

مجالس وعظ در ادبیات دینی هر قوم جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است، در این مجالس گوینده بر آن است که والاترین اندیشه‌ها را در قالب کلامی ساده و منطقی به مخاطب القا نماید، برخی از آن سخنان قرن‌ها باقی می‌ماند و در ردیف شاهکارهای آثار ادبی آن ملت قرار می‌گیرد. (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۲۵۰) مجالس وعظ و خطابه صوفیان مکانی بود که در آن شیخ و مریدان، صوفیان و غیرصوفیان یکدیگر را بیشتر از زمان‌های دیگر می‌دیدند و پیوند مستحکم‌تری با یکدیگر می‌یافتند. در این مجالس پیر و مرشد خطاب به مریدان خود و نیز مردم عادی سخن می‌گفت و دردها و ناراحتی‌های هر دو گروه را به گوش جان می‌شنید و موعظه‌های عارفانه می‌کرد که گاه سرشار بود از ذوق و حال، و ایراد این گونه سخنرانی‌های صوفیانه باعث می‌شد که برخی از حاضران مجالس به آیین تصوف و عرفان علاقمند شوند و به جمع صوفیان بپیوندند. (مایر، ۱۳۷۸: ۴۰۲) برخی از صوفیان سخنران و مسلط به فرهنگ اسلامی، در خانقاه‌ها و سایر مراکز مناسب به وعظ و سخنرانی مبادرت می‌ورزیدند. هدف از این سلسله گفتارها باز داشتن مردم از انجام منکرات و پرداختن به نیکی‌ها و متوجه کردن آنان به خداوند و پیوند با تصوف است.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع مورد نظر، فقط در چند کتاب و مقاله اشاره اندکی به مسأله مجلس‌گویی صوفیان شده است. مرحوم زرین‌کوب در کتاب‌های «ارزش میراث صوفیه» (۱۳۴۲) و «جستجو در تصوف ایران» (۱۳۵۷) اشاره

مختصری به مجالس صوفیه و همچنین وعظ و موعظه‌های عارفانه در مجالس مولانا کرده‌اند. شفیع کدکنی، در مقدمه کتاب «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» (۱۳۶۶) به مجالس ابوسعید ابی‌الخیر و مباحثی که در این مجالس مطرح می‌شده است و نحوه سخن گفتن وی و استفاده از آیات و احادیث و اشعار و... اشاره‌جمالی کرده است. گنج کریمی، در مقاله‌ای تحت عنوان «شیوه‌های سخنوری در مجالس صوفیه» (۱۳۸۶) اشاره کوتاهی به مجلس و مجلس‌گویی صوفیان کرده همچنین غلامرضایی در مقاله «مجلس‌گویی و شیوه‌های آن بر اساس مجالس سبعه مولانا» (۱۳۷۸) کیفیت مجلس‌گویی مولانا در مجالس سبعه را بیان کرده است.

سؤالات پژوهش

پژوهنده در این مقال در پی پاسخ به سوالاتی است از جمله: کیفیت برگزاری مجالس وعظ و گفتگوی ابوسعید چگونه بوده است؟ چه مباحثی در مجالس وعظ ابوسعید مطرح و بیان می‌شده است؟ مجالس و مجلس‌گویی صوفیه بنا بر انگیزها و اهداف مختلفی تشکیل می‌گردید. اگر چه هدف اصلی و بنیادی این گونه مجالس، موعظه و نصیحت بود، ولی انگیزه‌های دیگری نیز در زیر مجموعه هدف اصلی جای می‌گرفت. انگیزه‌هایی از قبیل ارشاد، معرفت‌گویی، وصیت و... که بنا بر مصلحت و موقعیت زمانی و مسائل پیش آمده، پیر یا شیخ بیشتر در مورد این مسائل به صحبت در مجالس می‌پرداخت.

محتوای مجلس‌گویی شیخ

یکی از مسائل اصلی این گونه مجالس محتوای سخنان و اعظان است، یعنی پیام و مطلبی که صوفی مجلس‌گو در حین مجلس‌گویی بیان می‌دارد و به مستمعان انتقال می‌دهد. سبک و سیاق سخن شیخ صوفی تا حدودی حول محور ذوق و سلیقه مستمعان دور می‌زند یعنی رعایت کامل حال و هوای مجلس؛ نکته‌ای بسیار ظریف و دقیق است که نشان دهنده مهارت و اعظ، در تشخیص آمادگی مجلس و رعایت مقتضای «حال و مقام» حاضران است. به عبارت دیگر سواد و بینش و دل‌آگاهی حاضران، در میزان ارزیابی و سنجش شیخ، فراز و فرودی سنجیده دارد.

۱. ارشاد کردن

ابوسعید ابی‌الخیر در مجالسش به ارشاد حاضران و مریدان می‌پرداخته و محور اصلی ارشادات وی، مبارزه با نفس و توصیه به عدم پیروی از آن است:

«این تغییر و تلون و اضطراب همه از نفس است. آنجا که اثری از انوار حقیقت کشف افتد، آنجا نه ولوله‌ای بود و نه مشغله‌ای و نه تغییر نه تلون. لیسَ مَعَ اللَّهِ وَحَشَّةٌ وَلا مَعَ النَّفْسِ رَاحَةٌ. پس این بیت بگفت، بیت:

مرد باید که جگر سوخته خندان بودا نه همانا که چنین مرد فراوان بودا

خنک آنکه در همه عمر نفسی صافی از وی بر آید و آن نفس ضد نفس بود و تا نفس غالب بود، آن نفس نبود بل که دود تنورستان بود. چون مقهور و مغلوب نور اسلام گردد، نفس‌های صافی بر آید چنان که اگر بر بیماران وزد سبب شفاء ایشان باشد» (ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۲۲) و در مجلسی دیگر این گونه مریدان را از متابعت نفس لثیم منع می‌کند:

«همه وحشت‌ها از نفس است. اگر تو او را نکشی او تو را بکشد. و اگر تو او را قهر نکنی او تو را قهر کند و مغلوب خود کند» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۸۲)

۲. وصیت کردن

گاهی این مجالس صوفیه به منظور وصیت و وداع با خانواده، طالبان و هواداران آنها برگزار می‌گردید و در آن مجلس علاوه بر بیان سخنانی که جنبه نصیحت و ارشاد داشت مطالبی نیز برای وصیت به حاضران و خانواده شیخ بیان می‌گردید و از آن پس تا روز وفات، دیگر آن شیخ مجلس برگزار نمی‌کرد. از آن جمله شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، در اواخر عمرش مجلسی به منظور وداع ترتیب داد و در آن روز به وصیت، ارشاد و در نهایت وداع با یاران پرداخت:

«... و در مجلس آخر که نیز بعد از آن مجلس نگفت، روی به جمع کرد و گفت: «اگر فردا شما را سؤال کنند که شما کتید چه خواهی گفت؟» گفتند: «شیخ بگوید» گفت: «مگوئیت مؤمنانیم مگوئیت صوفیانیم مگوئیت مسلمانیم که هر چه گوئیت حجت آن از شما طلب کنند و شما عاجز شوید. بگوئیت ما کهترانیم. مهتران ما در پیش‌اند. ما را به نزد مهتران بریت که جواب کهتر بر مهتر بود جهد کنیت تا مهتران خود را دریابیت که اگر شما را به شما باز مانند ای بسا رسوایی‌ها و قبايح که از شما آشکار گردد.» (ابو روح، ۱۳۸۴: ۱۳۳) و در مجلس دیگر به فرزند خود خواجه بو طاهر چنین وصیت کرده است:

«یا با طاهر! برپای خیز!» خواجه بو طاهر بر پای خاست. شیخ جامه او بگرفت و به خویشتن کشید. گفت: «ترا و فرزندان ترا بر خدمت درویشان وقف کردیم. این نصیحت ما گوش دار، بیت:

عاشقی خواهی که تا پایان بری بس که پس‌نندید باید ناپسند

زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند»

(محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۴۳)

۳. تفسیر قرآن

یکی دیگر از کارهای علمی صوفیان تفسیر قرآن مجید است، مریدان مبتدی و معمولی به حفظ کردن و آموختن و قرائت آن می‌پرداختند و صوفیان دانشمند آن را تفسیر و در فهم نکات آن دقت خاص به کار می‌بستند و به منظور تطبیق مقصود خویش با مدلول قرآن بدان استناد می‌جستند و چون کار صوفیان بیشتر توجه به اخلاق و معنویات انسانی بود بیشتر به آیاتی توجه داشتند که از باطن آدمی و احوال او سخن می‌گوید و از روی تفسیر آیات قرآن می‌خواستند نوعی شناخت نفسانی برای انسان ترتیب دهند. توجه به جنبه‌های باطنی و معانی عرفانی در آیات قرآن و داستان‌های قرآنی و بیان لطایف آن مطالبی است که در سراسر مجالس ابوسعید ابی‌الخیر دیده می‌شود. محمد بن منور در چند حکایت به تفاسیر ابوسعید در حین مجلس‌گویی اشاره کرده است:

«در مجلسی که از وی پرسیدند ازین آیت: (بسم الله الرحمن الرحيم هل آتی علی الانسان حین من الدهر کم یکن شیئاً مذکوراً)... شیخ ما گفت: «قالب آدم چهل سال میان مکّه و طایف افتاده بود (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ) اخلاط در وی نهادیم، اخلاط‌های ابتلا و بلا او را این شرک‌ها و شک‌ها و منیت‌ها و داوری و انکار و خصومت و وحشت و حدیث خلق و من و تو در سینه او نهادیم (حین من الدهر) به چهل سال نهادیم، اکنون (بَلَّغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَّغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) به چهل سال و بیرون کنیم از سینه دوستان خویش تا ایشان را پاک گردانیم. و این معاملات خود به چهل سال تمام شود» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۵۰-۵۱)

۴. تبلیغ شریعت

یکی از مباحث مهمی که در این گونه مجالس مطرح می‌شد، مسأله تبلیغ و ترویج شریعت و مسائل شرعی بود. با مطالعاتی که روی عقاید و شخصیت و افکار ابوسعید انجام یافته است، می‌توان نظر وی را در مورد شرع و شریعت

دریافت؛ چنانکه بر اساس دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید و اسرار التوحید، این گونه برداشت می شود که ابوسعید در مجالس خود به بحث در مورد مسائل شرعی نمی پرداخته و آن چنان خود را ملزم به تبلیغ شریعت در مجالس نمی کرده است. تنها در چند مورد نظر وی را راجع به شریعت می توان مشاهده کرد: «آورده اند که استاد بوالقسم قشیری، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، یک شب با خود اندیشه کرد که فردا به مجلس شیخ شوم و از وی بپرسم که «شریعت چیست و طریقت چیست؟» تا چه گوید. دیگر روز، پگاه، به مجلس شیخ آمدم و بنشستم. شیخ در سخن آمد. پیش از آنک استاد امام سؤال کردی، شیخ گفت: ای کسی که می خواهی که از شریعت و طریقت بپرسی بدانک ما جمله علوم شریعت و طریقت به یک بیت باز آورده ایم و آن بیت این است:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار اینک شریعت

مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار اینک طریقت»

و در مجلس دیگری که از شریعت، طریقت و حقیقت سؤال کرده اند، ابوسعید گفته است: «این اسامی منازل است و منازل، بشریت را بود. شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل، و طریقت همه محو کلی است، و حقیقت همه حیرت است». (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۱۲-۳۱۲)

۵. فرمان دادن

در برخی اوقات پیر یا شیخ یکی از حاضران در مجلس اعم از مریدان و عوام را دستور به انجام کار یا عملی می داد. اغلب این فرمانها بر اساس نیروی غیب دانی مشایخ بود که با قدرت باطنی و معنوی خود با خبر می شدند که قرار است اتفاقی بیفتد و یا فردی نیاز به کمک دارد یا انسانی مرتکب کار خلافی می شود و... ولی چون خود در حین مجلس گویی و سخنوری بودند و نمی توانستند جلو آن پیشامد را بگیرند، به فردی از حاضران مجلس که اغلب فرد امین شیخ و از مریدان خالص و راستین بود، فرمان می دادند که به آن مکان برو و آن کار را انجام بده، و مرید یا فرد منتخب شیخ، بدون اینکه اطلاعی از باطن امر داشته باشد، آن کار را انجام می داد و بعداً سر فرمان و دستور شیخ برای انجام آن کار بر وی و گاهی اوقات بر جماعتی فاش می شد و متوجه حکمتی که در آن دستور یا فرمان از جانب شیخ بوده می شدند.

چنانکه در حالات و سخنان و اسرار التوحید می خوانیم ابوسعید ابی الخیر نیز به دفعات در مجالس مختلف، به برخی از مریدان و یا افراد عوام حاضر در مجلس دستور به انجام کار یا عملی می داده و در تمام موارد در ورای آن فرمان ساده حکمتی عظیم و زیبا نهفته بوده است که شیخ بر اساس کرامت و پیش گویی و غیب دانی خود از آن امر اطلاع حاصل کرده و فردی را مأمور به انجام کاری شایسته و یا ممانعت از انجام عملی ناشایست می کرده است.

جمال الدین ابوروح در یک مورد به فرمان دادن شیخ در حین مجلس گویی اشاره کرده است: «شیخ الاسلام بوسعید روایت کرد که یک روز شیخ در میهنه مجلس می گفت، در میان سخن گفت که «العُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ما به حکم این خبر کلمه ای بخواهیم گفت. در این ساعت کسی در میهنه می آید که خدای و رسول وی را دوست دارد. یعنی این سخن رسول گفته است در حق امیرالمؤمنین علی ... یک ساعت برآمد. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی. برخیز و یحیی ما را استقبال کن.» وی برخاست و جماعت جمله برخاستند. درویشی از کویی پدید آمد. جامه های خلق پوشیده، گردآلود، با انبان و کوزه ای و شیخ همچنان بر تخت می بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می کرد تا بر کنار دوکان که بر در مشهد شیخ است و تخت شیخ بر دوکان بودی...» (ابوروح، ۱۳۸۴: ۹۹-۱۰۰) محمد بن منور در حکایات مختلف و بسیار زیبا و جالب به بیان این مسأله پرداخته است: «هم حسن مؤدب گفت، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، که چند روز بگذشت که در خانقاه، هیچ گوشت نیاورده بودم، که وجه آن نداشتم ... یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، مجلس می گفت. مرا گفت: «برخیز یا حسن و بر آن بُرنا شو» و به انگشت

اشارت کرد. من فرا نزدیک آن بُرنا شدم شیخ گفت: «ای جوان! آن دُرست که بر بند داری، دیناری و حَبّه ای است، بدو ده!» آن جوان دست به بند کرد و دُرست به من داد. من بشدم و با پیش شیخ آوردم. شیخ گفت: «می شو تا به سرِ اسپریس، جوانی قصاب برّه ای شیر مست بر دست دارد، تکلف‌ها کرده. آن را به دیناری بخر و بازو، هم، شو به شوّله و آن بره را در آن گو انداز تا چهار پایان گو دهانی چرب کنند.» من برفتم و همه راه، به اندرون، داوری می‌کردم که چند روز است در خانقاه گوشت نبوده است و شیخ برّه شیر مست پرورده به سگان می‌فرستد. چون به اسپریس آمدم... آن دُرست به وی دادم و آن برّه بخریدم و آن جوان را با خود بیردم و پیش سگان انداختم... آن جوان به گریستن ایستاد، و گفت: «مرا پیش شیخ بر.» من او را پیش شیخ آوردم. او در پای شیخ افتاد و می‌گفت: «ای شیخ توبه کردم.» شیخ مرا گفت: «ای حسن! چهار ماه است تا این جوان در آن برّه رنج می‌برد دوش بمرد. این مرد را دریغ آمد که بیندازد ما روا نداشتیم که آن مردار به حلق مسلمانی رسد...» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۰۹-۱۱۰ ر.ک صص ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۰۷ و ۱۶۷)

۶. کرامت

کرامات کارهای خارق العاده‌ای هستند که برخلاف قوانین طبیعت، به اراده اولیای راستین حق، انجام می‌گیرد. در اصل فرقی بین معجزه و کرامت نیست، زیرا هر دو از جمله کارهای مافوق طبیعی هستند، ولی برای فرار از اعتراض اهل ظاهر که معجزه را مختص به پیامبران می‌دانند صوفیه خوارق عادات صادر از اولیا را «کرامت» نام نهاده اند. (غنی، ۱۳۳۰: ۲۶۰) ابوسعید ابی‌الخیر به عنوان مشهورترین صاحب کرامات در بین مردم مشهور گشته است و به مرور زمان دیگران قصه‌هایی از قبیل تحت فرمان داشتن درندگان، اژدها و امثال این را بر آن افزوده اند. که اگر اژدها را سمبل نفس آدمی بگیریم؛ نقل این گونه کرامات به تحقق می‌پیوندد؛ زیرا تسلط بر نفس از هر اژدهایی دشوارتر است. (شفیعی کلکنی، ۱۳۶۶: ۹۹)

صدور برخی از کرامات ابوسعید در حین مجلس گویی بوده است، یکی از کراماتی که از وی در زمان برگزاری مجالس بسیار به وقوع پیوسته است؛ قدرت خارق العاده او در پیش بینی حوادث آینده، و اشراف ضمیر وی بر اموری است که در گذشته اتفاق افتاده و کسی از آن مطلع نبوده است. ابوسعید این موهبت الهی را در حد بالایی دارا بوده است و این قدرت در نظام روحی وی که فارغ از هر نوع قید و بند عقل خیره سر بوده به بهترین وجهی جای گرفته است. (مایر، ۱۳۷۸: ۳۳۸)

از جمله کرامت‌هایی که برای ابوسعید ابی‌الخیر نقل کرده‌اند پیش گویی فوت خود در آخرین مجلس، یعنی مجلس وداع بود (جلالی پندری، ۱۳۸۴: ۱۳۷) «در مجلس آخر شیخ ... روی به خواجه حمویه آورد و گفت: یا خواجه! تو دانسته ای که ترا حمویه چرا نام کرده اند؟ برای آنک تا خلق را حمایت کنی و گوش با خلق خدای داری و گوش با شغل ما دار که روز آدینه ما را از اینجا بخواهند برد. روز بازار ما خواهد بود و در آن روز زحمت‌ها خواهد بود؛ ... و جهد کن تا ما را از سرای به خاک سپاری کی عقبه‌ای عظیم در پیش است» (ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۳۲-۱۳۳)

و سرانجام بر طبق پیش بینی خودش در روز پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ هـ. ق درگذشت و صبح جمعه روز بعد در مشهد مقدس (در مهنه) به خاک سپرده شد. محمد بن منور نیز حکایات بسیاری از کرامات شیخ را نقل کرده است، از آن جمله پیشگویی‌های بسیار جالب شیخ در هنگام مجلس گویی است:

«هم از شیخ عمر شوکانی شنیدم که گفت: در ازجاه درویشی بود حمزه نام، ... و مردی عزیز و عاشق و سوزان و گریان و گرم رو بود. و هر روز که نوبت مجلس شیخ ما بودی، سحرگاه، از ازجاه بیامدی، پیاده، چنانک آن وقت را که شیخ بیرون آمدی از صومعه تا مجلس گوید، حمزه آنجا رسیده بودی و چون شیخ مجلس تمام کردی حمزه بازگشتی و به ازجاه باز شدی، ... یک روز به مهنه می‌آمد، به مجلس شیخ، دُرستی زر بر بند داشت. چون به کنار مهنه رسید با خود اندیشید که اگر این درست با خود در مجلس شیخ برم، اگر کسی از شیخ چیزی خواهد، هر آینه،

شیخ خواهد دانست که من بر بند چیزی دارم، خواهد گفت: «ای حمزه! دُرستی زر بر بند داری، به وزن چندینی، بدین درویش ده» و مرا به حکم اشارت شیخ باید داد و فرزندانم بی برگ بمانند. آن دُرست را از بند باز کرد و در زیر شاهدیوار میهنه گردی خاک باز کرد و آن را پنهان کرد و او به مجلس شیخ ما آمد. چون شیخ در سخن آمد و مجلس به نیمه رسید، در میان سخن، روی به حمزه کرد و گفت: «ای حمزه! برخیز که آن دُرست زر که در زیر آن شاهدیوار، پنهان کرده ای همین ساعت دزد ببرد.» حمزه برخاست و آمد تا آنجا که زر پنهان کرده بود، مردی را دید که آن موضع می شورید و نزدیک آن رسیده بود ... حمزه فراز آمد و آن زر برگرفت و آمد و پیش شیخ آورد و بنهاد و بعد از آن چنان شد که بی خدمت شیخ صبر نتوانست کرد.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۷۶-۱۷۷)

۷. درخواست بخشش

گاهی اوقات در حین مجلس گویى شیخ یا پیر، از حاضران مجلس برای شخصی نیازمند تقاضای وام، هدیه و بخششی می کرد و حاضران بنا بر دارایی و وسع خود به فرد محتاج بخشش کمک می کردند و پول یا کالای تقاضا شده را به شیخ تقدیم می کردند و وی به دست فرد نیازمند می رساند.

در مجالس ابوسعید بر طبق روایت جمال الدین ابوروح و محمد بن منور این نکته به وضوح به چشم می خورد. ابوسعید در مجلس تقاضای وجهی یا متاعی برای یکی از حاضران می کند و در همان مجلس فرد یا افرادی که توان مالی پرداخت وجه را دارند و یا متاع خواسته شده را به همراه داشتند با رضایت و کمال میل به ابوسعید تقدیم می کردند و او در همان جا به فرد نیازمند می داد.

جمال الدین ابوروح در حکایتی به مسأله درخواست بخشش توسط ابوسعید در مجالس اشاره کرده است: «از حسن مؤدب نقل کنند که وی گفت که ابتدا که شیخ به نیشابور آمد و مجلس می گفت خبر در شهر افتاد که پیری از صوفیان آمده است و مجلس می گوید ... روزی بر سیل امتحان به مجلس او آمدم. و در پیش تخت او بنشستم. جامه های فاخر پوشیده و دستاری فوطه طبری در سر. با دل پرانکار. شیخ سخن آغاز کرد... از بهر درویشی جامه ای خواست. هر کسی چیزی بدادند. دستاری خواست. مرا در دل افتاد که دستار خود بدهم. باز گفتم: «مرا این از آمل فرستاده اند هدیه. ده دینار قیمت این است. ندهم.» دیگر بار شیخ حدیث دستار کرد... باز رد کردم و ندادم. پیری در پهلوی من نشست. گفت: «یا شیخ! حق با بنده سخن گوید؟» گفت: «برای دستاری را دوبار بیش نگویند...» حسن گفت: برخاستم و قدم شیخ بوسه دادم و دستار و جامه جمله بدادم و جمله مال فدا کردم.» (ابوروح، ۱۳۸۴: ۹۴-۹۵) محمد بن منور نیز در چندین حکایت به زیبایی این مسأله را روایت کرده است: «آورده اند که یک روز شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، در نیشابور مجلس می گفت. و آن روز شیخ دستارچه ای در دست داشت. در میان مجلس گفت: «سیصد دینار نیشابوری می باید که از این دستارچه راست شود که حسن را سیصد دینار اوام است» پیرزنی آواز داد که «من بدهم.» گفتند: «ای پیرزن! سیصد دینار نیشابوری است تو از کجا آری؟» گفت: «می دانم. چون شیخ این سخن بگفت، ... من اندیشه می کردم: آنچه از خانه خویش به خانه شوهر برده بودم و آنچه شوهر به من داده بود، حساب برگرفتم سیصد دینار است، در وجه گفت شیخ نهادم.» شیخ گفت: «مبارک باد!» دستارچه به دست حسن مؤدب بدان پیرزن فرستاد» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۱۵-۲۱۶ ر.ک، صص ۱۴۸ و ۱۴۷، ۶۳ و ۶۲)

۸. شطحیات

شطحیات سخنانی است که در حال سُکر و شدت وجد و سرور بر زبان صوفیان جاری می شود؛ چون «سُبْحانَ ما اَعْظَمَ شأنی». (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۳۴۴) شطحیات که اغلب موجب خشم و لعنت عامه نسبت به صوفیه می گردید غالباً عبارت بود از: دعوی وحدت و اتحاد و حلول و اتصال و...، تنها در مجالس سماع و وجد گفته نمی شد، حتی در

مجالس وعظ و معرفت گویی هم بر زبان صوفیان می‌رفت و همین نکته بود که باعث می‌گشت مجالس ابوسعید ابی‌الخیر، مظنون و مطعون متشرعه و فقها قرار بگیرد و بر علیه آنان شورش کنند. (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۵۶) ابوسعید ابی‌الخیر نیز گه‌گاه در مجالس سخنان شطح گونه‌ای به زبان جاری می‌کرده است. جمال‌الدین ابوروح از شطحیات ابوسعید در مجالس روایتی نکرده است؛ ولی محمد بن منور به چند مورد از شطحیات وی در مجالس وعظ اشاره کرده است؛ «شیخ ما گفت: هر که را می‌او را باید، اینجا باید آمد تا بوی او شنود و آن مجلس‌های دیگر مجلس علم است و این مجلس حق است. ایشان می‌در آن کلاه و جاه و عز جویند و اینجا می‌کلاه و جاه و عز فرو نهند. ایشان آن عز جستن که می‌جویند و غلط می‌جویند.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۹۹). همچنین: «شیخ ما مجلس می‌گفت، روزی در میهنه. کاروانی بدانجا برگذشت. شیخ گفت: «فرخ این کاروان!» سگکی بدانجا بگذشت. شیخ گفت: «فرخ این سگ! فردا او را در قیامت بر سگ اصحاب الکهف شرف خواهد بود که او این سخن را بشنود.» (همان: ۳۰۰)

۹. طنز

یکی از مسائلی که در مجالس ابوسعید به چشم می‌خورد طنز در حین مجلس گفتن است. طنزی لطیف و دلنشین که در طول تاریخ این سخنان از نمونه‌های برجسته در نوع خود به شمار می‌روند. ابوسعید علاوه بر این که خود دارای طبعی طنز بود، از طنز دیگران نیز بسیار لذت می‌برد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۰۳) از زیباترین سخنان طنزآمیز او پاسخی است که به خواجه امام مظفر حمدان، از صوفیه برجسته عصر، داد:

«خواجه امام مظفر حمدان در نوقان یک روز می‌گفت که «کار ما با شیخ بوسعید همچنان است که پیمان‌های ارزن. یک دانه شیخ بوسعید و باقی من.» مریدی از آن شیخ ما ابوسعید آنجا حاضر بود، از سر گرمی برخاست و پای افزار کرد و پیش شیخ ما آمد و آنچه از خواجه مظفر حمدان شنوده بود با شیخ حکایت کرد. شیخ گفت: «خواجه امام مظفر را بگوی که آن یک هم تویی ما هیچ نیستیم.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۹۲)

طنزهای ابوسعید حول دو محور اصلی می‌چرخید: یکی نوع عادی و رایج کنایه، که همان ذکر ملزوم و اراده لازم است از قبیل داستانی که محمد بن منور نقل می‌کند: «در آن وقت که شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، به نیشابور بود، روزی مجلس می‌گفت: و استاد امام بوالقسم قشیری، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، در مجلس شیخ بود و به چند روز میان استاد امام و دهقانی در آسیایی، که به دیه حسین آباد بود، مقالاتی می‌رفته بود که آن دهقان در آن آسیا دعوی می‌کرد و استاد امام می‌گفت: «از آن من است. مقری در مجلس شیخ برخواند (لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) شیخ ما گفت: «با منت راست است با استاد امام راست کن که می‌گوید: آسیای حسین آباد از آن من است.» (همان: ۲۰۹)

نوع دوم «در شکل تصویر هنری اجتماع نقیضین، که به نظر ما محور همه طنزهای واقعی است، مجسم می‌شود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۰۴) از نمونه‌های آن داستانی است که محمد بن منور در اسرار التوحید روایت کرده است: «هم پدرم گفت، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، که ابتداء حالت شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، که هنوز اهل میهنه شیخ را منکر بودند، رئیس میهنه، خواجه حمویه، رَحْمَةُ اللهِ، به تعصب شیخ از سرخس دانشمندی فاضل آورده بود، تا در میهنه مجلس می‌گفت و فتوی می‌داد. روزی این دانشمند به مجلس شیخ آمد. کسی از شیخ ما سؤال کرد که «که خون کیک معفو است؟ و تا به چه مقدار روا بود که بازان نماز کنند؟» شیخ ما گفت: «امام خون کیک، خواجه امام است.» و اشارت بدان دانشمند کرد و گفت: «این چنین مسأله‌ها از وی پرسید. از ما که پرسید، حدیث او پرسید!» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۲۰)

-محل برگزاری مجالس ابوسعید

-مسجد

مساجد محل اجتماع و گرد هم آمدن مسلمانان برای امور مهم اجتماعی بود. بسیاری از مسائل دینی و آموزشی در مساجد مطرح و آموخته می‌شد. جلسات قضاوت، داوری و حلقه‌های بحث و درس در مساجد تشکیل می‌گردید در بین این بهره‌گیری‌های متعدد اجتماعی، گروه‌های صوفیان نیز بی بهره نبودند و از مساجد استفاده می‌کردند. دلیل این بهره‌گیری‌ها آن بود که در قرن‌های اولیه اسلامی، جایی به نام خانقاه وجود نداشت، و همان‌طور که ذکر شد مساجد مرکز فعالیت‌های فرهنگی، تبلیغی و اسلامی بودند. از این رو صوفیان هم مساجد را محلی برای راهنمایی‌های دینی و عقاید عرفانی خود می‌دانستند. برخی از عارفان در مساجد حلقه‌هایی ترتیب می‌دادند و درباره آیات قرآن، اعراض از دنیا، تقرب به خداوند و ... گفتگو می‌کردند و از مساجد به عنوان محلی مناسب برای برگزاری مجالس و عظ و مجلس گویی بهره می‌جستند. (شبلی، ۱۳۶۱: ۸۹)

شیخ ابو سعید ابی الخیر نیز از مسجد به عنوان محلی برای مجلس گویی خود استفاده می‌کرده است: «خواجه بوالقسم حکیم مردی بوده است، در سرخس، و جمعی مریدان داشت، همه مردمانی عزیز. چون آوازه شیخ ما به سرخس رسید و آن حالت‌های او، هر روز بدیشان می‌رسد و ایشان را عظیم می‌بایست که حال شیخ بدانند که تا به چه درجه است، یک روز بنشستند و سخن شیخ می‌گفتند. یکی گفت: «مردی بزرگ است» دیگری گفت: «خانه پس کوه دارد»؛ یعنی روستایی است و مردم روستایی کسی نباشند. یحیی ترک مردی بزرگ بود. گفت: «از غیبت سخن گفتن، کار شما نیست. من بروم به میهنه و بدو فرونگرم تا خود او کیست ...» یحیی به میهنه آمد. بامداد بود. شیخ بر منبر بود. چون او از در مسجد درآمد، شیخ را چشم بروی افتاد، گفت: «مرحبا ای یحیی! آمده‌ای تا به ما فرونگری. اکنون خود به مات برمی‌آید نگر نیست ...». (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۶۶)

خانقاه

خانقاه منزل و سرایی است، مشتمل بر چند حجره که محل سکونت و اجتماع صوفیان برای اجرای آداب و رسوم تصوف است. بیشتر کانون‌های خانقاهی از دیدگاه صوفیان، مراکزی برای امر تعلیم و تربیت اسلامی و تزکیه نفس و جایگاهی برای خداشناسی و خویشتن‌یابی است و در این کانون‌ها علاوه بر استفاده جهت سیر و سلوک، عبادت، چله نشینی و سماع به فعالیت‌هایی از جمله عظ و ارشاد عمومی نیز اختصاص داده می‌شد؛ زیرا این کانون‌ها ترکیبی از مسجد و مدرسه بودند و هدف اصلی آموزش‌های خانقاهی برگزاری مجالس و عظ، مجلس گویی و تدریس علوم اسلامی بود. (کاشانی، ۱۳۸۲: ۱۱۱)

وقتی که ابوسعید در حدود چهل سالگی برای اولین بار به قصد مجلس گفتن و برگزاری مراسم صوفیانه وارد نیشابور شد، ابتدا در خانقاه «خواجه محمود مرید» و بعد در خانقاه «کوی عدنی کویان» ساکن شد و در آنجا مجلس می‌گفت. این محله عدنی کویان در وسط بازار اصلی نیشابور قرار داشته است. وقتی که بوسعید در این خانقاه به مجلس گفتن پرداخت، آوازه مجالس او به سرعت در همه جای شهر پیچید و تعداد بسیاری از مردم به آن خانقاه می‌آمدند تا از سخنان شیخ بهره‌مند شوند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۴)

به احتمال زیاد خانقاه ابوسعید از دیگر خانقاه‌ها وسیع‌تر و مجهزتر نبوده، بلکه مدیریت فعال، مصمم و رهبری آگاه وی باعث اهمیت خانقاه وی شده است. وی در خانقاه به افعالی مبادرت می‌ورزید که شاید در خانقاه‌های دیگر انجام نمی‌شده است. از جمله این که او به جای خواندن آیات عذاب قرآن، به بیت و غزل خواندن می‌پرداخت و قواعد ده گانه‌ای را برای خانقاهیان ترتیب داد که در نوع خود بی نظیر و با اهمیت بود. (کیانی، ۱۳۸۰: ۱۸۸)؛ بنابراین ابوسعید مؤسس نظام خانقاه داری نبوده است؛ اما وی در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم، یک سری قوانین، آیین‌ها و اصولی را برای اداره خانقاه و نظام پرورش مریدان و اصحاب ایجاد کرده است که قبل از وی به آن صورت در بین متصوفه رواج نداشته است و این امور رنگ و روح تازه‌ای به نظام خانقاه و خانقاه داری داده است. مجالس ابوسعید، زمانی که در نیشابور اقامت داشت، بیشتر در خانقاه کوی عدنی کویان برگزار می‌شد. (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۶۱). یا بنا به درخواست امام ابوالقاسم قشیری و بوعثمان حیرری، هفته‌ای یک روز در خانقاه ایشان

مجلس می‌گفت (همان: ۱۰۵). زمانی که به طوس سفر می‌کرد، در خانقاه استاد ابوحامد و مسجد جامع طوس مجلس می‌گزارد (همان: ۲۰۰) و هنگامی که به مرو مسافرت نمود در خانقاه مرو به مجلس‌گویی پرداخت. (همان: ۱۶۸) «... یک روز به کاری به کوی عدنی کویان فرو می‌شدم. بر در خانقاه انبوهی دیدم. پرسیدم که اینجا چه بوده است؟ گفتند کسی آمده است از میهنه، شیخ بوسعید بوالخیرش می‌گویند که پیر و مقتدای صوفیان است و او را کرامات ظاهر. در این خانقاه نزول کرده است و امروز مجلس می‌گوید و این مردمان به مجلس او رغبت می‌کنند. این زحمت از آن است. من گفتم: من نیز در شوم تا ببینم که چه مردی است؟ چون از در خانقاه درشدم ستونی بود برکناره رواق. آن جا بایستادم و او برتخت نشسته بود و سخن می‌گفت...» (همان: ۶۷) بنا بر شواهدی که در متون حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرارالتوحید وجود دارد، زمان ابوسعید در مهنه خانقاه وجود نداشته است.

مزار پیران و مشایخ

از جمله محل‌هایی که به موازات بنای خانقاه‌ها به وجود آمد، آرامگاه‌ها و مزار پیران و مشایخ صوفیه بود. موضوع زیارت مزار، حصول تبرک و برآوردن حاجات، رفت و آمد عده‌ای از افراد را سبب می‌گردید؛ از این رو گاهی مزار عارفان محلی برای برگزاری مجالس و عظم و مجلس‌گویی سایر پیران و مشایخ صوفیه محسوب می‌شد. (کیانی، ۱۳۸۰: ۱۳۵)

«پدرم خواجه بوطاهر گفت که نماز پیشین، گندم درویشان به آسیا می‌بردند... نزدیک شیخ شدم که «گندم به آسیا می‌برند، با گندم که را فرستم از درویشان؟» شیخ گفت: «پیر شبویی را.» من بیرون آمدم. پیر شبویی را با درویشی چند بفرستادم... ترکمنان به در آسیا آمدند، و در بزدند. در باز نکردند. پیر شبویی فرا پس در شد، و پشت به در باز نهاد. ترکمانی تیری به شکاف در انداخت. بر پشت پیر شبویی آمد، و به سینه اش بیرون آمد. و در حال شهید شد. او را بر خری نهادند، و در مهنه آوردند و بر در سرای شیخ بنهادند. شیخ بیرون آمد. آن محاسن سپید پیر دید به خون سرخ گشته ... آنگاه بر جنازه او اقبال‌ها کرد. و دیگر روز برخاک او مجلس گفت ...» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۶۰)

شهر برگزاری

مجالس صوفیه بنا بر مسافرت‌های متعددی که پیران و مشایخ مجلس‌گو انجام می‌دادند در مکان‌ها و شهرهای مختلفی برگزار می‌گردید. این امر فرصت مناسبی را برای افراد علاقه‌مندی که در شهرهای دیگر اقامت داشتند و به دلیل مسافت طولانی بین شهرها و مشکلات سفر قادر نبودند در جلسات صوفیان شرکت کنند، فراهم می‌آورد که حتی برای مدتی کوتاه در این مجالس حضور یابند و تحت ارشاد و راهنمایی این مشایخ قرار گیرند و از فیوضات معنوی و سخنان آنان بهره ببرند. این مسأله باعث ایجاد تنوع در مکان‌های برگزاری مجالس و عظم می‌گردید. از جمله مکان‌هایی که ابوسعید ابی‌الخیر در آن شهرها مجلس گفته است: نیشابور، مهنه، طوس، سرخس و مرو است.

زمان برگزاری

معمولاً مجالس صوفیه، در روزها و اوقات معینی برگزار می‌شد، و از نظم خاصی پیروی می‌کرده است. این گونه که از شواهد بر می‌آید، ابوسعید در تمام طول هفته، هر روز مجلس داشته است، مگر آن که در سفر بوده و یا مسأله‌ای مانع از این امر شده باشد؛ ولی فقط در چهار مورد مستقیماً به روزهای هفته اشاره شده است که دو مورد آن به برگزاری مجالس در روز آدینه و یک مورد به روز دوشنبه (ابو روح، ۱۳۸۴: ۱۱۶) و پنجشنبه (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۱۶ و ۳۴۵) اشاره دارد.

روز آدینه (جمعه) در بین سایر روزهای هفته از فضیلت و اهمیت خاصی برخوردار است. بنابر روایات خداوند حضرت آدم (ع) را در روز آدینه آفرید و حضرت هود (ع) و حضرت ابراهیم (ع) هر دو در روز جمعه متولد شده‌اند و می‌گویند جبرئیل نگین سحرآمیز و جادویی حضرت سلیمان (ع) را در روز آدینه به او داد و در دین اسلام از بین تمام ایام هفته فقط نماز ظهر روز جمعه به صورت هماهنگی و با اصول و فرایض خاص برگزار می‌شود. (ماری

شیمل، ۱۳۷۶: ۲۰۲) « بیست و هفتم روز رجب، روز آدینه، از مجلس فارغ شده بود و دیگر روز از آن مجلس نگفته بود. به آخر مجلس ختم بر این بیت کرد، بیت:
دردا که همی روی به ره باید کرد
وین مفرش عشق را دوته باید کرد»

(ابوالروح، ۱۳۸۴: ۱۳۴) و محمد بن منور این گونه روایت کرده است:

«ابراهیم ینال برادر کهین سلطان طغرل بود و شحنة نیشابور بود و عظیم بد بود و سخت بیدادگر و شیخ ما به نیشابور بود و در آن مدت که شیخ ما در نیشابور بود، در هر مجلسی در حق او از شیخ ما دعا خواستندی و شیخ دعا نگفتی. گفتم: «نیکو شود». تا روز آدینه‌ای، شیخ مجلس می‌گفت. ابراهیم ینال در مجلس شیخ آمد ...». (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۱۶)

—هیأت ظاهری سخنرانی شیخ

در مورد هیأت ظاهری ابوسعید ابی الخیر محمد بن منور تنها در یک حکایت به صورت ضمنی به لباس ابوسعید در حین مجلس گفتن اشاره کرده است:

«خواجه امام عماد الدین محمد بوالعباس سدید، رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ، گفت: من هفت ساله بودم که از پدر شنودم، رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ، که گفت کدبانو ماهک دختر خواجه حمویه که رئیس میهنه بود که گفت یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، مجلس می‌گفت در میهنه بر در مشهد مقدس، عَمَّرَهَا اللهُ، و آن روز شیخ ما صوفی سرخ پوشیده بود و دستاری سپید در سر بسته و روی سرخ، سخن می‌گفت...» (همان: ۱۸۵).

—منبر جلوس

یکی از ملزومات سخنرانی و خطابه وسیله جلوس است که سخنران یا خطیب بر آن بنشیند یا بایستد و به سخنرانی پردازد. به گونه‌ای که از روایات جمال الدین ابوروح و محمد بن منور مشخص است، ابوسعید ابی الخیر، اغلب اوقات برای مجلس گویی بر تخت می‌نشست:

«شیخ الاسلام بوسعید روایت کرد که یک روز شیخ در میهنه مجلس می‌گفت، در میان سخن گفت که «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ما به حکم این خبر کلمه ای بخواهیم گفت. در این ساعت کسی در میهنه می‌آید که خدای و رسول وی را دوست دارد. یعنی این سخن رسول گفته است در حق امیرالمومنین علی...» یک ساعت برآمد. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی، برخیز و یحیی ما را استقبال کن» وی برخاست و جماعت جمله برخاستند. درویشی از کوی پدید آمد. جامه های خلّاق پوشیده، گرد آلوده، با انبان و کوزه ای و شیخ همچنان بر تخت می‌بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می‌کرد تا برکنار دوکان که بر در مشهد شیخ است و تخت شیخ بر دوکان بودی. چون به دوکان رسید شیخ اشارت کرد که «بنشین» همانجا بنشست...» (ابوروح، ۱۳۸۴: ۹۹-۱۰۰) محمد بن منور در حکایات متعددی به مسأله بر تخت نشستن ابوسعید در هنگام مجلس گویی اشاره می‌کند:

«یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، در نیشابور مجلس می‌گفت. خواجه بوعلی از در خانقاه شیخ درآمد، و ایشان، هر دو، پیش از آن، یکدیگر را ندیده بودند- اگر چه میان ایشان مکاتیب بوده- چون او از در درآمد، شیخ روی به وی کرد و گفت: «حکمت دان آمد.» خواجه بوعلی درآمد و بنشست. شیخ با سر سخن شد. مجلس تمام کرد و از تخت فرود آمد و در خانه شد.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۹۴)

—نحوه شروع و ختم مجالس

معمولاً رسم مشایخ صوفیه در آغاز مجلس گویی بدین گونه بوده است که بعد از ورود شیخ به مجلس و قبل از آغاز سخن، قاری آیه و یا آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کرده (برتلس، ۱۳۵۶: ۵۴) و شیخ سخنان خود را پیرامون همان آیه یا آیات بیان می‌کرده است و گاهی یکی از حاضران مجلس سؤالی را به صورت کتبی و یا شفاهی مطرح می‌کرده و شیخ جواب سؤال را موضوع سخن خود قرار می‌داده، و گاه حدیثی و یا بیت شعری در ابتدای مجلس می‌خواندند و باز همین باعث می‌شد که شیخ در مورد موضوع آن حدیث و یا نکته‌ای که در شعر وجود داشت، صحبت کند، در

اصل، سخن گفتن مشایخ در مجالس صوفیان به صورت ارتجالی بوده یعنی مشایخ معمولاً از قبل موضوعی را در نظر نمی‌گرفتند و موضوع سخنرانی به اصطلاح فی المجلس به ذهن ایشان خطور می‌کرده است و در مورد آن به صحبت و موعظه می‌پرداختند و در پایان مجلس اغلب با دعا و صلوات بر حضرت محمد (ص) و در برخی مجالس با درود بر خاندان آن حضرت، مجلس را ختم می‌کردند.

ابوسعید ابی‌الخیر نیز، معمولاً بدین گونه مجالسش را آغاز می‌کرد که ابتدا مقری آیه یا آیاتی از قرآن کریم را تلاوت کرده و اغلب ابوسعید در ارتباط با آیات تلاوت شده به سخن گفتن می‌پرداخت.

محمد بن منور در چندین حکایت به قرآن خواندن مقری و یا مقریان در آغاز مجالس ابوسعید اشاره کرده است: «شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه استاد تخت نهادند. مردم می‌آمد و می‌نشست. چون شیخ بیرون آمد مقریان قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند، چنانک هیچ جای نبود...» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۰)

همچنین زمانی که ابوسعید در نیشابور اقامت داشته مقری مجالس شیخ استاد عبدالرحمن قوال بوده است: «استاد عبدالرحمن گفت، که مقری شیخ ما بود، که روزی شیخ ما در نیشابور مجلس می‌گفت. علوی بود در مجلس شیخ. مگر بر دل علوی بگذشت که نسب ما داریم و عزت و دولت شیخ دارد...» (همان: ۱۰۱)

در پایان مجلس شیوه معمول ابوسعید به این طریق بود که اول بر حضرت محمد (ص) صلوات می‌فرستاد و بعد دست بر صورت خود می‌کشید و مجلس را ختم می‌کرد.

محمد بن منور چنین روایت می‌کند: «پدرم منور، رحمه الله علیه، روایت کرد که روزی شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، مجلس خواست گفت. چون بیرون آمد و بر تخت نشست و مقریان قرآن برخواندند، جمعی بسیار آمده بودند، از سایلان. هر کسی از نوعی دیگر سؤالی کردند، و مسایل بسیار مختلف پرسیدند و شیخ نظاره می‌کرد و خاموش می‌بود، تا بسیار پرسیدند. آخر شیخ گفت، بیت:

«گر من به چنین زیار و دارم دست باورد و نسا و طوس یار من بس»

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ و دست به روی فرود آورد و از تخت فرو آمد و آن روز بیش از این نگفت.» (همان: ۱۲۰)

بنا به روایت جمال‌الدین ابوروح، در آخرین مجلس یعنی مجلس وصیت که دیگر بعد از آن ابوسعید مجلس نگفت، در پایان نصایح و سخنان مجلس را بر این بیت ختم کرد:

«دردا که همی روی به ره باید کرد وین مفرش عشق را دو ته باید کرد»

(ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۳۵)

حالات درونی ابوسعید

قبض و بسط

سالک طریق حق و حقیقت، وقتی که مقام محبت را پشت سر بگذارد به مرحله محبت خاص می‌رسد و از جمله اصحاب قلوب و ارباب احوال به شمار می‌آید و حالت قبض و بسط برای وی به وجود می‌آید، خداوند قلب او را همواره میان این دو حال روحانی منقلب می‌گرداند تا به طور کلی حضور او را از او قبض کند و از نور خود، وی را منبسط گرداند. (کاشانی، ۱۳۸۲: ۲۹۵) «حالت قبض نتیجه یک حال روحانی است که در آن نفس در غلبه است در حالی که حالت بسط زمانی دست می‌دهد که قلب (به عنوان یک اندام ادراک روحانی) در غلبه باشد» (حلبی، ۱۳۷۶: ۵۰۳) این دو حالت هیجان‌آمیز برای ظهور خود نیازمند برخی شرایط اولیه هستند. به عقیده برخی صوفیان، صوفی

در تکامل روحانی خود ابتدا حالت قبض و پس از آن حالت بسط را تجربه می‌کند؛ ولی شرایط و موقعیت‌های خاصی وجود دارد که این نظم تغییر می‌کند و در حالت بسط که صوفی احساس فرح و سر مستی می‌کند، حالت قبض پدیدار می‌گردد؛ ابوسعید ابی الخیر دست به کارهایی می‌زد که او را سرشار از شادی و نشاط کند و یا کشتی نسبت به آنها در او ایجاد کند. عملی که از یک نیاز درونی سرچشمه نمی‌گرفت در نظر او کذب و بی-اهمیت جلوه می‌کرد. می‌توان رفت و آمدهای مداوم وی بین میهنه کوچک و آرام و نیشابور بزرگ و پرجمعیت را نیز نشانه‌ای از نیاز باطنی وی به ایجاد تنوع و نشاط در زندگی دانست. (مایر، ۱۳۷۸: ۳۳۶)

ابوسعید عادت داشت که در مواقع قبض و افسردگی به زیارت پیر خود ابوالفضل در سرخس برود. وی تمایل داشت که در صورت لزوم عواطف را بر عوارف اولویت بخشد، به طور مثال وی سفر حج را وقتی که احساس می‌کرد دیگر کشتی به آن سوی ندارد ناگهان قطع می‌کرد و زیارت خاک پیران و مشایخ صوفیه را به مریدان توصیه می‌کرد؛ زیرا این عمل را روح افزا و شادی بخش می‌دانست.

شیخ پس از فوت استادش، ابوالفضل حسن سرخسی، نیز هرگاه که دچار قبض می‌شد همچنان سفرهای خود را بین میهنه و سرخس ادامه می‌داد، و از آن زمان به بعد، او حالت انبساط را از مزار شیخ خود می‌جویید. حتی اگر این حالت قبض در حین برگزاری مجالس برای وی رخ می‌داد، شیخ برای رسیدن به حالت انبساط و نشاط درونی به زیارت خاک استادش می‌رفت و از باطن وی مدد می‌طلبید. جمال الدین ابوروح این مسأله را چنین روایت می‌کند: «خواجه بوطاهر گفت، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، روزی شیخ مجلس می‌گفت و آن روز در قبض بود و گریان بود و جماعت جمله در قبض بودند و همچنان می‌گریستند با وی. شیخ گفت: «هرگاه ما را قبضی بود روی به سوی خاک پیر ابوالفضل کنیم تا بسط بدل گردد، ستور زین کنیت.» در وقت ستور آوردند. شیخ بر نشست و جمله جمع با وی برفتند. چون به صحرا رسیدند، شیخ گشاده گشت و صفتِ وقت بدل شد. درویشان به نعره و فریاد درآمدند و شیخ را سخن می‌رفت در هر معنی. چون به سرخس رسیدند، از راه، به سر خاک پیر شد و این بیت درخواست، بیت:

معدن شادی است این و معدن جود و کرم قبله ما روی دوست قبله هر کس حرام

و شیخ اجل را، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، دست گرفته بودند و گرد خاک شیخ ابوالفضل طواف می‌کرد و نعره می‌زد. و درویشان سر و پای برهنه در زمین می‌گشتند. چون آرامی پدید آمد و شیخ گفت: «این روز را تاریخ سازید که نیز این روز را باز نیابید.» (ابوروح، ۱۳۸۴: ۶۹-۷۰)

در پاره‌ای از اوقات برای شیخ یا پیر حالانی به وجود می‌آید که آنان را از خود بیخود می‌کند و برخی از عارفان در این حالت بیخودی به صورت ناخودآگاه شروع به نعره زدن، گریه کردن یا جامه چاک دادن می‌کنند.

محمد بن منور در ضمن حکایتی روایت می‌کند که ابوسعید در حین مجلس گفتن به خاطر سخنی که یکی از مریدان بیان می‌دارد بسیار متحول می‌گردد و چنان انقلابی در ضمیر وی به وجود می‌آید که شروع به نعره زدن می‌کند: «از جدم شیخ الاسلام ابوسعید، روایت کردند که یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ العَزِيز، مجلس می‌گفت. در میان سخن گفت: ... در این ساعت کسی در میهنه می‌آید که خدای و رسول را دوست دارد و او خدای و رسول را دوست دارد... یک ساعت بود. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی برخیز و یحیی ما را استقبال کن...» درویشی از سرکوی درآمد، ... و شیخ همچنان بر تخت می‌بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می‌کرد تا به کنار دوکانی که بر در مشهد مقدس است ... سه روز پیش شیخ مقام کرد. هر روز در مجلس شیخ بنشستی. شیخ در میان سخن روی به وی آوردی و سخنی دیگر بگفتی. یحیی خدمتی بکردی. روز چهارم برپای خاست و گفت: «ای شیخ! اندیشه فرو سو می‌بود» یعنی حج. شیخ گفت: «مبارک باد! سلام ما بدان حضرت برسان.» وی خدمتی بکرد و برفت ... دیگر سال، همان وقت، شیخ در میان مجلس گفت یحیی ما را استقبال کنید... یحیی می‌آمد، ... تا به کنار دوکان. و شیخ بر تخت بود. فرمایش شیخ آمد و دست شیخ بوسه داد... شیخ گفت: «یا

یحیی! فتوح چنان حضرتی رستی نتوان کرد. آنچه آورده ای با جمع در میان باید نهاد و ایشان را فایده داد». سر برآورد یحیی و گفت: «یا شیخ! رفتیم و شدیم و دیدیم و یافتیم و یار آنجا نه!» شیخ نعره ای بزد، گفت: «دیگر بار بگوی» دیگر بار بگفت. شیخ نعره ای دیگر بزد و گفت: «دیگر بار بگوی» سه دیگر بار بگفت. شیخ نعره ای بزد... و گفت: «ورای صدق این مرد، صدقی نیست. از وی شنوید.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۵۱)

نتیجه گیری

مجالس و عظ و خطابه صوفیان، مکانی بود که در آن شیخ و مریدان، صوفیان و غیرصوفیان یکدیگر را بیشتر از زمان-های دیگر می دیدند و پیوند مستحکم تری با یکدیگر می یافتند در این مجالس پیر و مرشد، خطاب به مریدان خود و نیز مردم عادی سخن می گفت که اغلب سرشار از ذوق و حال بود و ایراد این گونه سخنرانی‌های صوفیانه، باعث می شد که برخی از حاضران مجالس به آیین تصوف و عرفان علاقه مند شوند و به جمع صوفیان پیوندند. مجالس ابوسعید ابی الخیر به انگیزه ارشاد و نصیحت مستمعان تشکیل می شد و محور اساسی تعالیم وی مبارزه با نفس و هواهای نفسانی و پرهیز از ریا و ریاکاری بود. محل اصلی برگزاری مجالس ابوسعید را خانقاه و در مرتبه بعد مسجد می توان به شمار آورد. شهرهایی که ابوسعید در آنجا به مجلس گویی می پرداخت، به ترتیب نیشابور، مهنه، طوس، مرو و سرخس بوده است. ابوسعید در حین مجلس گفتن، بیشتر بر تخت می نشست و در برخی اوقات بر منبر می رفت. توجه به جنبه‌های باطنی و معانی عرفانی در آیات قرآن و داستان‌های قرآنی و بیان لطائف آن، مطالبی است که در سراسر مجالس ابوسعید ابی الخیر دیده می شود، و در برخی مجالس ابوسعید با اشعاری عاشقانه به تفسیر آیات قرآن می پرداخت و این امر باعث مخالفت و حتی شورش دشمنان و افراد ظاهر بین علیه او گردیده بود. ابوسعید علاوه بر این که خود دارای طنّاز، بود از طنز دیگران نیز بسیار لذّت می برد. طنزهای بیان شده توسط او در مجالس؛ حول دو محور اصلی می چرخید: یکی نوع عادی و رایج کنایه، که همان ذکر ملزوم و اراده لازم است و نوع دوم در شکل تصویر هنری، اجتماع نقیضین که محور همه طنزهای واقعی به نظر می رسد.

منابع

کتاب‌ها

- قرآن کریم: ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۶۸) تلبیس ابلیس، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ابوروح، جمال الدین (۱۳۸۴) حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران: سخن.
- برتلس، یوگنی ادوارد ویچ (۱۳۵۶) تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۶) مبانی عرفان و تصوف، تهران: انتشارات اساطیر.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰) انواع نثر فارسی، تهران: انتشارات سمت.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰) ارزش میراث صوفیه، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۵) جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- شبلی، احمد (۱۳۶۱) تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمد حسین ساکت، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵) چشیدن طعم وقت (از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر)، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۶۶) مقدمه اسرارالتوحید، ← محمدبن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید.

- _____ (۱۳۸۴): مقدمه حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر، ← جمال‌الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر.
 - شیمل، آنه ماری (۱۳۷۶) تبیین آیات خداوند (نگاهی پدیدار شناسانه به قرآن)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: فرهنگ اسلامی.
 - صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۱) تاریخ ادبیات ایران، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات فردوس.
 - غنی، قاسم (۱۳۳۰) تاریخ تصوف در اسلام، چاپ دوم، تهران: نقش جهان.
 - کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۲) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه و تصحیح عفت کرباسی، محمد رضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
 - کیانی، محسن (۱۳۸۰) تاریخ خانقاه در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
 - مایر، فریتس (۱۳۷۸) ابوسعید ابی‌الخیر (حقیقت و افسانه)، ترجمه: مهرآفاق بایوردی، تهران: نشر دانشگاهی.
 - محمد بن منور (۱۳۶۶) اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ب) مقالات:
- برزگر، حسین (۱۳۸۰) «ابو سعید ابی‌الخیر»، مندرج در دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۴۰-۴۲.
 - جلالی پندری، یدالله (۱۳۸۴): «ابوسعید ابی‌الخیر»، مندرج در دانشنامه ادب پارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۳۵-۱۴۱.
 - غلامرضایی، محمد (۱۳۷۸) «مجلس‌گویی و شیوه‌های آن بر اساس مجالس سبعة مولانا»، پژوهشنامه علوم انسانی، بهار، ش ۵۷، صص ۲۵۷-۲۷۸.
 - گنج کریمی، کهدویی، محمدکاظم (۱۳۸۶) «شیوه‌های سخنوری در مجالس صوفیه» نامه پارسی، پاییز و زمستان، ش ۴۴ و ۴۵، صص ۸۱-۱۰۶.



انجمن علمی زبان ادب فارسی